



## ستون آرمان برای: داستان من

### سخن سردبیر پیرامون ستون "داستان من"

تنها مقاله های تحقیقی و تخصصی، ارزشمند و جذاب نیستند. نوشتارهایی هستند برآمده از زندگی واقعی که به نیرومندی، اما بسیار طبیعی، خطوط دوران های گوناگون، هیجان ها و عواطف انسانی را زنده و حساس در برابر خواننده قرار می دهند. از این رو در بخش تاریخ فصلنامه آرمان، از دو شماره قبل، ستونی با نام "داستان من" گشایش یافت. بدین وسیله از همه شخصیت های فرهنگی و علمی و هر هموطن و عضو جامعه بزرگ ایرانیان دعوت به مشارکت در این ستون می نمایم. شیریندخت دقیقیان



### روایت یک نامگذاری:

"مسیر قلب پاک" در

کوهستان چندران

حسین دلیل صفایی

درباره نویسنده: حسین دلیل صفایی، دانش آموخته رشته شیمی، از ایرانیان کارآفرین، کوهنورد و کنشگر محیط زیست ساکن سمنان است.

من این عنوان "قهرمان" را به کسانی که از راه اندیشه و یا زور پیروز گشته اند، نمی دهم، بلکه کسانی را "قهرمان" می نامم که "قلب بزرگی" داشته اند. (رومن رولان- زندگانی بتهوون) در کوهنوردی هایی که با دوست و همنورد گرانمایه ام حمید اعوانی داشتم و بین صحبت-هایی که در راه می کردیم می گفت چه خوب می شد که برای مسیرهای کوهنوردی در



کوهستان چُندران نام‌هایی انتخاب و روی تابلو نوشته و در آغاز هر مسیر صعود نصب گردد. ایده اش را پسندیدم و قول همکاری دادم. این نام‌گذاری‌ها انجام گرفت و تابلوهای آن تهیه و نصب گردید. آن‌هم به همت حمید آقا:

مسیر گرده، مسیر سنگ لاک پست، مسیر سنگ تمساح، مسیر دهلیز، مسیر دیواره، مسیر سنگ عقاب‌ها، مسیر سنگ فتح و "مسیر قلب پاک".

هر یک از مسیرها نشانگر ویژگی‌های ساختاری و شکلی کوه همان مسیر هست، ولی شاید برای کوهنوردانی که در چُندران به کوه می‌روند و افرادی که در جاده اش پیاده روی می‌کنند این پرسش پیش بیاید که چرا "مسیر قلب پاک"؟  
روزهای پایانی دی ماه سال ۹۲ بود.

خبری در رسانه‌ها پخش شد و در فضای مجازی به وسعت خاک ایران به سرعت دست به دست می‌گشت. خبر این بود:

آموزگار دبستان شیخ شلتوت مریوان چند روزی است شاگردش را که به سرطان گرفتار شده و در پی شیمی‌درمانی موهای سرش را از دست داده است، رنجور و گوشه‌گیر می‌بیند. تن ماهان

نازک و تکیده است و به خاطر تحمل درد رنجور است و از سوی دیگر خود را به خاطر چهره-ی متفاوتش بین همکلاسی‌ها تنها می‌بیند. و این‌ها همه از چشمان آقای محمدیان پنهان نیست. او حس و حال شاگردش را با تمام وجود درک می‌کند و به همراه او رنج می‌کشد. ولی دیدن و حس کردن کافی نیست. باید برای کاستن از رنج شاگردش چاره‌ای بیندیشد. دستش خالی است. با خود می‌گوید با این همه می‌توان و باید کاری کرد و سرانجام راه چاره را می‌یابد. غروب آن روز به سلمانی می‌رود. و موهایش را از ته می‌تراشد. چهره خود را در آینه سلمانی می‌بیند. همانی شده است که می‌خواهد. خودش است. قیافه‌اش با ماهان یکی است. مونی-زند. فردا سر کلاس می‌رود. تعجب همگان را برانگیخته است. درس که تمام شد کنار ماهان می‌نشیند. دست ماهان را می‌گیرد و به سر خود می‌کشد. دیدی؟ من هم دیشب همه موهایم ریخت! حالا دیگر نه تنها مثل هم، بلکه خوشگل‌تر و خوش تیپ‌تر هم شده‌ایم!

شاگرد، همانندی پیدا کرده است. آن هم چه کسی! معلمش! از فردای آن روز همه همکلاسی‌ها هم سر خود را از ته می‌تراشند. در کلاس غوغایی است. به هم نگاه می‌کنند و می‌خندند و به سر و کله هم می‌زنند. ماهان دیگر تنها نیست. شور و شیطنت، روح و روانش را فرا می‌گیرد.

بعد از ظهر یکی از نخستین روزهای بهمن ماه ۹۲ است. حمید و من برای کوهنوردی به چندران آمده بودیم. برای صعود یکی از مسیرهایی را که کمتر رفته و هنوز برایش نامی هم در نظر نگرفته بودیم، انتخاب کردیم. می‌گویند صحبت، طول راه را کم می‌کند و آدم زودتر به مقصد می‌رسد. گفتم: خبر را شنیده‌ای؟ داستان آموزگار مریوانی را؟ با خنده اش فهمیدم با خبر است. باز گفت آن ما را سرخوش و لبریز از احساسی خوشایند کرده بود. آخر، کاری کرده بود که بیشک هزاران رسانه تبلیغی با میلیاردها خرج کردن قادر به انجام آن نبودند. کاری کرده بود کارستان. او بار انسانی را سبک کرده بود! تنها و تنها با قلبش!

بین خروارها خبری که همانند غبار، جلو چشمانت را می‌گیرند، راه نفست را می‌بندند و مچاله-ات می‌کنند، شنیدن این خبر به یکباره همانند دستی است که تو را از برهوت یک زندگی خشک و بیجان برمی‌کشد و به آسمانی پر از رنگین کمان می‌برد. درهای دنیایی روشن و درخشان را در پیش رویت می‌گشاید. همه کس و همه چیز و همه جا صاف و زلال و زیباست. پر از مهربانی است و همه وجودت را سرشار از نیرویی می‌کند که می‌خواهی همه را دوست



معلم شریف و هوشمند، محمدعلی محمدیان، آموزگار دبستان شیخ شلتوت مریوان

بداری و تنگ در آغوش بگیری و مهر بورزی. و ما، حمید و من، تمام ذرات وجودمان در چنین حسی شناور بود.

"حمید جان، با من موافقی که این مسیر را به پاس مهربانی و نیک اندیشی آقای محمدیان، به خاطر کار بزرگ و به یادماندنی اش، و برای آنکه پژواک پیام انسانیت و نوع دوستی برخاسته از ژرفای قلب پاک این آموزگار مریوانی همواره در کوهستان چندران پیچد، "مسیر قلب پاک" بنامیم؟"

لبخندی که بر لب هایمان نشست نشانه یکدلی و یک رأیی مان بود. دست یکدیگر را فشردیم و همدیگر را در آغوش گرفتیم.

تابلوها آماده و نصب شدند. اگر تابلو راهنمای "مسیر قلب پاک" را در چُندران دیدیم، در پایش لختی درنگ کنیم و به احترام محمد علی محمدیان آن آموزگار مریوانی دبستان شیخ شلتوت و "قلب پاکش" کلاه از سر برداریم. به احترام یک "قهرمان".

**حسین دلیل صفایی، کوهنورد، کنشگر محیط زیست،**

۱۶/۹/۹۹، سمنان